



عزّایل

رمان «عزّایل» که ظاهراواژه‌ای معرب (عربی شده) از زبان عبری است و یکی از نام‌های قدیمی شیطان، گشایشی مشابه بسیاری ازداستان‌های «بورخس»،نویسنده آرژانتینی، دارد،بدین صورت که نویسنده چنین ادعا می‌کند که داستان را خودش ننوشته است، بلکه آن را در کتابی قدیمی یا نسخه‌ای خطی دیده‌ا. یا در مورد رمان «عزّایل»- آن را در قالب سی پوست نوشته بسیار کهن که در صندوقچه‌ای مهر و موم شده متعلق به اوائل سده پنجم میلادی نگهداری می‌شده، به شکلی کاملتصادفی یافته است. سپس آن پوست‌شماری را از زبان شُرپانی کهن (یا همان زبان آرامی که به نظر شماری از پژوهشگران، همان زبانی

بوده است که حضرت مسیح ^(ع) با آن سخن می‌گفته‌اند و در فیلم سینمایی «مصائب مسیح» مل گیبسون (۲۰۰۴) هم مورد استفاده قرار گرفته است) به زبان عربی ترجمه کرده است. کاتب این نوشته‌های به‌جامانده از قرن‌ها پیش که اتفاقا بارها در خلال داستان، به نوشتن آن‌ها -البته به امر شیطان- و قراردادن آن‌ها در آن صندوقچه کذابی اشاره می‌کند، کسی نیست جز «هیپا»، یک راهب مصری متولد سال ۳۹۱ میلادی (مبعد [کهن اسکندریه] درست در همان سالی ویران شد که من به دنیا آمدم. ص ۹۲) که خودش، نامش را پس از کشته شدن شهادت‌گونه «هیپاتیا»، (یکی از سه زن تأثیرگذار در زندگی‌اش و البته نخستین آن‌ها) به «هیپا» تغییر داده است. او که شاهد و ناظر و (شاید از همه مهم‌تر) راوی بسیاری از رخداد‌های مهم تاریخی در سرزمین مصر و اطراف آن است -آن هم در سال‌های پرحادثه مربوط به اوایل قرن ۵میلادی که هنوز متأثر از تکفیر «آریوس» در نخستین شورای «نقیه» به سال ۳۲۵ میلادی و تصویب اعتقادنامه‌های رسمی مسیحیت است- در کنار پرداختن به اتفاقات تاریخی، از نقل زندگی پرماجرا و از جمله درگیری‌های عاطفی خود نیز غافل نیست و اتفاقا، متأثر از سنت اعتراف مسیحیان، ید طولایی در اعتراف دارد. مجموعه این‌ها، خواندن «عزّایل»، را به تجربه‌ای ماندگار بدل می‌سازند. مخصوصا برای علاقه‌مندان به تاریخ و به ویژه تاریخ ادیان و مذاهب.

مترجم «عزّایل» به زبان انگلیسی، جناب «جاناتان رایت»، به خاطر ترجمه درخشانش از این رمان، در سال ۲۰۱۳ برنده جایزه معتبر «بانیپال» شده است که از سال ۲۰۰۶ به بهترین ترجمه انگلیسی از آثار متعلق به ادبیات عرب اهدا می‌شود؛ جایزه‌ای که در سال ۱۹۲۱ به «سنان انطون»، نویسنده عراقی که تاکنون پنج رمان و یک مجموعه شعر از او را در همین ستون معرفی کرده‌ایم، رسیده است. به خاطر ترجمه انگلیسی‌اش از یکی از رمان‌های خودش، یعنی «آن تک درخت‌انار» و در سال ۲۰۱۶، با هم به «جاناتان رایت»، به‌خاطر ترجمه‌رمان معروف «ساقه‌بامبو»، نوشته «سعود السنعوسی»، نویسنده جوان کویتی که برنده جایزه بوکر عربی ۲۰۱۳ شده است، درست مثل «یوسف زیدان» که به خاطر همین رمان «عزّایل» جایزه بوکر عربی ۲۰۰۹ برآورده است. ناگفته‌نگذارم که ترجمه فارسی‌رمان دیگری از «یوسف زیدان» که یک رمان تاریخی است، با محوریت زندگی «ابوعلی سینا»، در سی و نهمین دوره جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در بخش داستان و رمان عربی، برنده جایزه شده است (به امید خدا، در هفته‌های آینده این رمان را نیز مرور خواهیم کرد).

خوشبختانه ترجمه فارسی «عزّایل» نیز به قلم توانای مترجم نامور «سید حمیدرضا مهاجرانی» که درمان دیگر «یوسف زیدان» را نیز ترجمه کرده، ترجمه‌ای است فوق‌العاده روان، دقیق، هنرمندانه، ادیبانه و آکنده از اشارات صریح و تلویحی به گنجینه پربهای ادبیات کهن و معاصر فارسی. اجازه دهید این جستار را با نقل گوشه‌هایی از هنرورزی‌های مترجم محترم تمام کنم؛ هیچ تنگ نظری که تنها نظر به میوه دارد و از تماشای بستان غافل نیست چشم طمع به من نمی‌دوخت. (ص ۵۶) که اشاره لطیفی است به بیثی از غزلیات سعدی «تنگ چشمان نظر به میوه کنند/ ما تماشاکنان بستانیم»؛ در بستری پر از آواز پر چلچله‌ها، مرا با خیال‌ها و حدس‌های خودم تنها گذاشت. (ص ۱۱۹) که وام‌گرفته از سهراب سپهری است؛ یادکرد هر خاطره‌ای، خواه ناخواه و لامحاله، نمک سود به دردها و غم‌اندود به افسوس‌هاست، حتی اگر این خاطرات مربوط به یادکرد لحظات و ایام خوش باشی و شیرین بختی باشد، باز هم دردآور و رنج‌راست. (ص ۱۵۷) که عجیب یادآور «اخوان» در آغاز «خوان هشتم» است «گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس / قهوه خانه گرم و روشن بود همچون شرم».

نوشته یوسف زیدان، ترجمه سیدحمیدرضا مهاجرانی، انتشارات روزنه، ۱۳۹۹ (چاپ اول).

راهبایی ۷ کتاب علمی-زیست‌محیطی به مر حله نهایی دوره‌های هجدهم و نوزدهم

جایزه «مهرگان علم»

نامزدهای جایزه «مهرگان علم» اعلام شدند

به گزارش خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا)، دبیرخانه جایزه مهرگان فهرست هفت کتاب علمی-زیست محیطی، هفت تشکل مردم نهاد و پنج کنشگر برتر حوزه محیط زیست ایران را که به مرحله نهایی دوره های هجدهم و نوزدهم جایزه مهرگان علم راه یافته اند، اعلام کرد. گفتنی است داوری این دوره از جایزه مهرگان علم را هفت نفر از کارشناسان و صاحب نظران محیط زیست ایران، متشکل از هوشنگ ضیایی، عبدالحسین وهاب زاده، محمد درویش، زهرا قلیچی پور، بهرام معلمی، نصرت‌ا... صفاییان و مریم شهپازری در مدت نوزده ماه برعهده داشتند.هفت کتاب

علمی- زیست محیطی مرحله نهایی جایزه مهرگان علم،پس از چند مرحله داوری از میان ۱۷۲ عنوان کتاب چاپ اول سال های ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱انتخاب شدند و به فهرست نهایی راه یافتند.

دبیرخانه جایزه مهرگان، کتاب های علمی-زیست محیطی راه یافته به مرحله نهایی جایزه مهرگان علم را براساس رأی داوران به این شرح اعلام کرد: آب آب آب و دیگر هیچ؛ محمدحسین صائمیان؛ امید سخن، چرا به علم اعتماد کنیم؛ نیومی اورسکیز؛ مترجم؛ میثم مداحمینی؛ فرهنگ نشر نو (با همکاری آسیم)،

خزندگان ایران (با محوریت گونه های نسبتا فراوان بوم زاد، تهدیدشونده و خاص)، هادی فهیمی، به کوشش ناهید احمدی؛ فنی ایران، در جست وجوی آن، روزنوشته های صعود به قله اوست؛ ایمان آدیش، دانپار، سراغازها، لوئیس دارنتل؛ مترجمان؛ سحر یوسفی و مانی پارسا؛ فرهنگ نشر نو (با همکاری آسیم)، سواد رسانه ای و محیط زیست؛ غلامعلی ابراهیمی سوته و پویا صالحی ساعی؛ اندیشه کامیاب ایرانیان، شب گرگی؛ اسماعیل عباسی؛ بهجت. طبق اعلام دبیرخانه جایزه مهرگان، مراسم اهدای جوایز مهرگان علم و ادب روز سه شنبه، ۱۶آبان ماه ۱۴۰۴، از ساعت ۱۶تا ۲۰در سالن اصلی فرهنگ سرای نیاوران تهران برگزار خواهد شد.

گفت وگو با امید روزبه به بهانه رونمایی از سومین مجموعه ترانه های او

ترانه امروز خالی از حکمت است

فاطمه جباری- ساحل رضایی

«امید روزبه» ترانه سرای شناخته شده ایرانی است که آغاز همکاری او با «محسن چاوشی» از سال ۱۴۰۰، باعث شده است که ترانه هایش در دل طیف گسترده‌ای از مردم نفوذ پیدا کند. بسیاری از مردم با صدای «محسن چاوشی» که ترانه‌های امیدروزبه را اجرا کرده است، خاطره دارند. امید روزبه در سال ۱۳۶۸در تهران به دنیا آمده و ترانه سرایی را از سال ۱۳۸۹ به صورت جدی شروع کرده‌است. وی تا به امروز در جشنواره‌های مختلفی برنده رتبه و جایزه شده است. از این شاعر تاکنون سه مجموعه شعر با عناوین «آل»، «تامپرا» و «من باید می‌رفتم» چاپ و منتشر شده است. «من باید می‌رفتم» عنوان تازه‌ترین کتاب این ترانه‌سراست که همراه اسمال توسط انتشارات «شانی» چاپ و منتشر شده است. نام این کتاب برگرفته از ترانه‌ای با اجرای خواننده محبوب «محسن چاوشی»، است. این کتاب در تاریخ ۲۶ مهرماه ۱۴۰۴در تالار رودکی دانشگاه فردوسی مشهد رونمایی شد. به همین بهانه، با این ترانه سرای موفق و پرمخاطب، گفت وگویی حول محور وضعیت ترانه و ترانه سرایی داشتیم.

● گفت‌وگو را از کتاب «من باید می‌رفتم» آغاز کنیم. درباره این کتاب برایمان بگویید.

مجموعه شعر «من باید می‌رفتم» از لحاظ شناسنامه‌ای، سومین کتاب من است که آثار آن برگرفته از ترانه‌هایی است که تعداد زیادی از آن‌ها را مردم با صدای «محسن چاوشی» شنیده‌اند و بخش دیگر آن ترانه‌هایی است که از سال ۱۳۹۵ تاکنون نوشته شده است. این اشعار چندان رنگ و بوی اجرایی ندارند و فضای شاعرانه بیشتری دارند. از آنجایی که دو کتاب اول من بنا به دلایلی دیگر در دسترس نیستند، تعدادی از آثاری که در کتاب‌های «آل» و «تامپرا» بود، به صورت گلچین شده در «من باید می‌رفتم» آمده است. فضای اشعار داخل این کتاب بیشتر عاشقانه است و البته تعدادی کار اجتماعی هم در آن دیده می‌شود.

● به نظر شما رسالت ترانه و ترانه‌سرا چیست؟ رسالت ترانه همراهی با مردم است. از نظر من نگاه ترانه‌سرا یا خواننده اثر به مخاطش نباید از موضع همراهی و هم‌ذات‌پنداری فراتر برود. نگاه فیلسوفانه یا عارفانه داشتن به مخاطب باعث می‌شود که همیشه یک دیوار نامرئی میان ترانه‌سرا و مخاطب قرار بگیرد و این دیوار، روی باورپذیری اثر تأثیر می‌گذارد. ترانه‌سرا باید مدام به مخاطب این حس را بدهد که تو تنها نیستی، من هم احساسات تو را تجربه کرده‌ام و درک می‌کنم. در ترانه، زبان در ساده‌ترین حالت ممکن باید حفظ شود و این کار سختی است. ترانه‌مخاطبان زیادی دارد. همیشه تأکید می‌کنم که در شعر، این مخاطب است که سراغ شاعر می‌آید. مخاطبان شعر عموماً پیش‌زمینه‌ای از شعر و ادبیات دارند؛ اما در ترانه این ترانه‌سرا و خواننده هستند که سراغ مردم می‌روند. ترانه در دل مردم راه پیدا می‌کند، جوری که می‌بینیم همان ترانه‌ای که زمزمه یک کارمند می‌شود، زمزمه آن باکیان و آن فردی که در داروخانه هم کار می‌کند، شده است و اقشار مختلف مردم -چه با پیش‌زمینه ادبیات، چه بدون پیش‌زمینه ادبیات- آن ترانه را زمزمه می‌کنند و از شنیدنش لذت می‌برند.

● به نظر می‌رسد این روزها آثار موسیقایی درجه‌یکی به دست مردم نمی‌رسد و ترانه‌سراها هم به دنبال انعکاس دغدغه‌های عمیق مردم نیستند. بر خلاف بسیاری از افراد معتقد همیشه سلیقه‌های متفاوت موسیقی و ترانه وجود داشته است و ما نمی‌توانیم خط‌کش اندازه‌گیری دستان بگیریم و با گونه‌های مختلف ترانه مبارزه کنیم. موسیقی و ترانه برای لحظات مختلف خلق می‌شوند. روزی که انسان حس شادی دارد طبیعتاً دوست دارد موسیقی متناسب با حالش را بشنود. مردم موسیقی خوب را می‌شناسند و با آن ارتباط می‌گیرند؛ حتی همین نسل زد که معمولاً نگاهی منفی به آن داریم، موسیقی‌رامی‌شناسد. برای مثال «محسن چاوشی» در دهه ۸۰، ۹۰ و در همین دهه ابتدای ۱۴۰۰، مخاطبان خود را داشته است و دارد. حتی من در فضای مجازی مشاهده می‌کنم که افراد هفده ساله و هجده ساله «شجریان» گوش می‌دهند، البته شاید آثاری با لباس تازه‌تر و تنظیمات امروزی‌تر. اگر می‌بینیم تعداد زیادی از ترانه‌ها به‌قولی به

بیان مفاهیم ساده‌تر و سطحی‌تر می‌پردازند یک دلایلش این است که همیشه از دغدغه‌های ساده‌نوشتن، راحت‌تر است. دلیل دیگر شهوت اجراست. در کلاس‌های آموزشی خود همیشه سعی می‌کنم درابتدآن هیجان کاذب هنرجوها را از آن‌ها بگیرم. ترانه‌سرا باید صبر کند و سعی کند که درست بنویسد. وقتی که ترانه‌سرا درست بنویسد، شانش متفاوت می‌شود. شهوت اجرا و عجله برای اینکه ترانه‌اش زودتر توسط خواننده‌ها -حالا هر خواننده‌ای- اجرا شود، همه چیز را خراب می‌کند. تمرکز را می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد ترانه‌سرا خوب بنویسد و فرصت ذوق‌آزمایی و طبع‌آزمایی را از او می‌گیرد.

● خود شما چگونه این مسیر را طی کردید؟

من از سال ۱۳۸۹ ترانه سرودن را شروع کردم ولی کار با «محسن چاوشی» یازده سال بعد، یعنی در سال ۱۴۰۰آغاز شد. در صورتی‌که از همان ابتداکه وارد این فضا شدم به «محسن چاوشی» بسیار علاقه داشتم و احساس می‌کردم کلام من به درد «محسن چاوشی» می‌خورد. پس از یازده سال کار مداوم، «محسن چاوشی» ترانه‌های مرا خواند. البته نمی‌شود این را انکار کرد که ذوق دیده شدن و شنیده شدن یکی از لذت‌های کاری هنرمند است. اما همیشه ترجیح باید بر درست نویسی باشد. عمیقاً بر این باورم که خداوند چنان نظمی در جهان ایجاد کرده است که همه چیز به‌موقع و سر جایش اتفاق می‌افتد. آیا شما با این نکته موافق هستید که ترانه امروز گرفتار نوعی ابتذال است؟ به نظر می‌رسد ترانه‌های امروزی بیشتر برای بیان دغدغه‌هایی سطحی سروده می‌شوند.

نمی‌شود با این مسئله که مخاطبان آثاری را گوش می‌دهند که به ظاهر بیانگر روابط و دغدغه‌های سطحی است مبارزه کرد. این اصلاً نامش ابتذال نیست که برخی نام ابتذال را بر آن می‌گذارند. بحث ابتذال در موسیقی و ترانه یک چیز کاملاً جداست و البته نمی‌شود وجودش را امروزه انکار کرد. از دید من، ترانه‌سرای خواننده اثر اصلاً اجازه ورود به ابتذال را ندارد. جنس خوب هرگز مخاطبش را از دست نمی‌دهد. امروزه موسیقی در بدنه خود مقداری به سمت ملودی محوری رفته است و خواه ناخواه به‌کدام آسیب‌زده است. معتقدم مردم موسیقی خوب را به خوبی می‌فهمند. این اتفاقات ناخوشایندی که در حوزه کلام می‌افتد اصلاً تقصیر مخاطب نیست. این که هر کلامی را با عنوان موسیقی پاپ به خورد مخاطب می‌دهند هم تقصیر مخاطب نیست. مشکل در بدنه موسیقی، از تهیه‌کننده گرفته تا ترانه‌سرا و خواننده، است که مخاطب را نمی‌شناسند و فکر می‌کنند مردم فقط به دنبال موسیقی‌های سطحی هستند و ترانه‌ها و موسیقی‌های عمیق‌تر و حرفه‌ای‌تر را نمی‌شنوند.

● ریشه این شکاف شناختی کجاست؟ چرا بدنه موسیقی درک درستی از سطح سلیقه مردم ندارد؟

اینکه مشاهده می‌کنیم گاهی بدنه موسیقی درک درستی از مخاطب ندارد، دلایل بسیار زیادی دارد. به عنوان مثال مسئولان صاحب اختیار، سیاست‌های فرهنگی در دانشگاه‌ها و مؤسسات و... از آن دلایل هستند. بهتر است از خودمان بپرسیم ترانه‌سرا و آهنگ‌ساز چقدر

با هم در رفاقت هستند؟ آیا ترانه‌سرا با خواننده زیست کرده است؟ آیا ترانه‌سرا با خواننده گفت‌وگو داشته است که پی‌برد آن خواننده چه حال و هوا و چه افکاری دارد؟

اگر آثار آقای «محسن چاوشی» بسیار مورد استقبال قرار می‌گیرند، دلایلش این است که بیشتر این ترانه‌ها از دل دوستی‌ها و هم‌سفرگی‌های ترانه‌سراها با آقای «چاوشی» به وجود می‌آیند. امروزه می‌بینیم که برای ترانه‌سرا اصلاً فرقی ندارد اثرش را چه کسی بخواند، در صورتی‌که ترانه‌سرا باید به این توجه کند که وقتی شعر مرا کسی می‌خواند، اصلاً آیا لحنش به شعر من می‌خورد یا اصلاً حال و هوای ترانه‌سرا با خواننده یکی است؟ اگر این سؤال‌ها را از خود نپرسد، ممکن است اجراشدن اثر اتفاق بیفتد ولی آن اثر، تأثیرگذاری زیادی نداشته باشد.

اگر می‌گوییم دهه‌های ۴۰ و ۵۰دوره طلایی موسیقی اجرایی ما بود، دلایلش هم زیستی عوامل مختلف قطعات تولید شده با یکدیگر بود. بسیاری به من می‌گویند ترانه‌تورا «محسن چاوشی» جوری اجرامی‌کند که ماتصو رمی‌کنیم ترانه را خودش نوشته است. خواننده باید در این حد ترانه را از آن خودش کند.

● چگونه می‌توان سطح ترانه‌های امروز را ارتقا داد و آثار و محصولات باکیفیت‌تر به دست مردم برساند؟

من در پیچیدگی کلام هیچ فضیلتی نمی‌بینم. اگر در پیچیدگی فضیلتی بود، سعدی این همه محبوب نبود. ترانه می‌تواند در اوج سادگی و بدون پیچیدگی، عاطفه‌محورودارای احساسات اصیل باشد. اینکه با زبان ساده، مفهوم عمیق را به مخاطب برسانیم کار سختی است؛ همان سهل‌ممتنع. اگر بخواهیم ترانه‌ما از لحاظ فنی باورپذیرتر باشد بهتر است که ترانه‌سرا موقعیتی را که از آن حرف می‌زند تجربه کرده باشد؛ زیرا ترانه فرزند موقعیت است. ترانه مجموعه‌ای از دیالوگ‌هاست که در موقعیت‌های مختلف اتفاق می‌افتد. بر فرض مثال یک نفر در حال ترک شدن است. یک نفر در حال ترک کردن است، یک نفر در حال بدرقه کردن است و افراد در همه این موقعیت‌ها، دیالوگ‌های متفاوتی دارند. ترانه هم مجموعه‌ای از همین دیالوگ‌ها در موقعیت‌هاست. اینجاست که بحث زیست شاعرانه مطرح می‌شود.

● زیست شاعرانه را چطور تعریف می‌کنید و اهمیت آن در سرودن ترانه‌های باکیفیت چیست؟

زیست شاعرانه شمع‌روشن کردن و کتاب‌خواندن و در تاریکی نشستن نیست؛ زیست شاعرانه زندگی کردن با مردم است. انسان هرقدر بیشتر در اجتماع باشد، طبیعتاً موقعیت‌های بیشتری درآیده و تجربه کرده است؛ بنابراین یک هنرمند وقتی موقعیت‌های بیشتری را ببیند و تجربه کند، بهتر می‌تواند آن‌ها را به مخاطب انتقال دهد و روایت کند. این‌گونه دایره مخاطبان هم بیشتر می‌شود. پس هر ترانه‌سرایی که به معنای واقعی بیشتر در جامعه باشد، راوی بهتری است و اثرش باورپذیرتر می‌شود. در ترانه‌سرایی، ترانه‌سرا از درد خودش می‌گوید، اما باید آن را طوری بیان کند که مخاطب احساس کند ترانه‌سرا درد او را بیان می‌کند، به بیان دیگر، تجربه‌های شخصی را به صورت عمومی بیان کند. این نوع بیان اصلاً کار راحتی نیست.



عکس: شروین قاضی‌شوراز

● شما که با نسل جدید و جوان ترانه‌سرایان در ارتباط مستقیم هستید، چه آسیب‌هایی در کارشان می‌بینید و چه توصیه‌هایی برایشان دارید؟ در شعر فارسی ما با مبحثی به نام عروض روبه‌رو می‌شویم. اگر بخواهم خیلی عینی صحبت کنم، می‌توانم بگویم اوزان عروضی در شعر هرکلمه‌ای داخل هرورنی جانی می‌شود، خصوصاً در ترانه. متأسفانه بسیاری از ترانه‌سرایان ما بیش از دو یا سه وزن بلد نیستند. در چنین وضعیتی متأسفانه زبان هم رو به ضعف می‌رود. ترانه‌سرایان بیشتر تمایل به ملودی نویسی دارند؛ زیرا می‌خواهند از بختی به نام عروض فرار کنند. این ضعفی است که وجود دارد.

● و توصیه شما چیست؟

یکی از امتیازاتی که ترانه‌سرا نسبت به شاعر دارد، داشتن ظرفیت زبان گفتار است که پر از تکیه‌کلام‌ها و عبارت‌هایی است که بین مردم رایج می‌شود. کار این تکیه‌کلام‌ها، عبارت‌ها و ضرب‌المثل‌ها بیان درست و دقیق احساسات مختلف در یک مصرع یا دو مصرع کوتاه است.

خیلی کم سراغ دارم ترانه‌سرایی موفق‌تر که خود را ملزم به دانستن ادبیات کهن نداند. ترانه‌سرا باید متون نظم و متون نثر کهن را به خوبی بداند و بفهمد و بشناسد. تفاوت ادبیات امروز ما با ادبیات گذشته در این است که ادبیات امروز نسبت به ادبیات کهن، خالی از حکمت است و این مهم‌ترین وجه تمایز ادبیات امروز با ادبیات کهن است.

ما وقتی سعدی، حافظ، صائب، بیدل و...

را می‌خوانیم، متوجه می‌شویم که هیچ یک از اشعارشان خالی از حکمت نیست؛ همچنین عجل‌نبودن و استمرار و ثبات داشتن در شعر بسیار مؤثر است. استمرار یعنی کار را به صورت مداوم انجام دادن و ناامید نشدن.

● ظاهراً شما ارتباط خوبی با اهالی شعر و ترانه مشهد دارید. ارزیابی شما از وضعیت شعر و ترانه امروز مشهد و خراسان علی‌الخصوص در میان جوانان چیست؟ تعداد دوستان نزدیک من در مشهد از تعداد دوستانم در تهران بیشتر است که البته بیشتر این دوستی‌ها به لطف ترانه رقم خورده‌است. خراسان آن قدر شاعر خوب دارد که همیشه تصور می‌کنم خیلی سخت است شاعری از شهر دیگری بیاید و در این خطه درباره شعر صحبت کند.

یک بیهقی و فردوسی برای اعتبار ادبیات خراسان کافی است، ولی من وقتی به واسطه کار به شهرهای دیگر سفر می‌کنم، امکان ندارد شعری از شاعران خراسان در خاظم نباشد و در آنجا نخوانم. خراسان در بخش ترانه هم ترانه‌سرایان خوبی دارد. نیاز به گفتن نیست که مشهد پر از شاعران و ترانه‌سرایان خوب است. آینده این شاعران بسیار درخشان است، به این شرط که خود را از پیش برنده ندانند و فکر نکنند چون اهل خراسان هستند، نیاز به تمرین و ممارست و تلاش ندارند.

برای شنیدن قطعه من باید می‌رفتم با صدای محسن چاوشی و ترانه امیدروزبه- که را اسکن کنید



من باید می‌رفتم
با قطاری که برام
آخرین گلوله
آخرین خشاب بود
من باید می‌رفتم
زود زود زود زود
یکی تو خاطره هام
زخم برداشته بود

نمی‌دونم کلبم
واسه چی ول کن نیست
من تمومش کردم
زندگی ول کن نیست
با همین حال خراب
با دل وامونده
از همه بریده و
از همه جا مونده

من باید می‌رفتم
با قطاری که برام
آخرین گلوله
آخرین خشاب بود
من باید می‌رفتم
زود زود زود زود
یکی تو خاطره هام
زخم برداشته بود

مثل چشمه‌ها نبود
مثل آسمون نبود
اون که دیوونه م کرد
لایق جنون نبود
همه چی دروغ بود
همه چی نقاب بود
بخت خوش خیال من
خواب خواب خواب بود